

نقد علامه طهرانی بر نظریه بی‌نیازی از استاد در سلوک^۱

طاهره فهیمی نجم^۲ رضا اسفندیاری اسلامی^۳ مهدی نوروزی^۴

چکیده

نیاز یا عدم نیاز به استاد همواره یکی از مسائل مهمی است که در سلوک مطرح است، استاد کسی است که به مسائل راه آگاه بوده و بتواند شاگرد را در طی مسیر سلوک پیش ببرد، دانستن علم فقه و شناخت دقیق شریعت الهی، درک علوم ربانی و شهود از شرایط استاد است و سالک در ابتدای راه به استاد عام و تا پایان راه به استاد خاص نیازمند است. طریقت و رسیدن به حقیقت به جز از راه شریعت امکان‌پذیر نیست و مرادی که شریعت بدانند مسیر طریقت را هموارتر و سرعت رسیدن مرید را بیشتر خواهد کرد. برخی به لزوم تبعیت از استاد در سلوک اعتقادی ندارند. علامه طهرانی بر نظریه بی‌نیازی از استاد در سلوک نقدهایی دارد وی ضرورت استاد سلوکی، فواید و راه‌های شناخت استاد و همچنین مشکلات و مخاطرات عدم حضور استاد را بیان می‌کند. علامه طهرانی عدم نیاز به راهنما را در حکم عدم سلوک و سرگردانی می‌داند و در مراحل مختلف سلوک خویش نیز تبعیت از استاد کامل را مدنظر قرار داده است.

کلیدواژه‌ها

استاد سلوکی، مراد، مرید، علامه طهرانی، استاد عام، استاد خاص.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۱۱

۲. دانشجوی دکتری مذاهب فقهی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران.

۳. دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران. (نویسنده مسئول). r.esfandiari@isca.ac.ir

۴. استادیار گروه حقوق و فقه مقارن، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. m.norouzi@urd.ac.ir

نیاز به استاد در سیر و سلوک از امور ضروری است اما در این بین برخی از اهل نظر نیاز به استاد در سلوک را لازم نمی‌دانند. البته اغلب صاحب نظران عرفان و عارفان بر ضرورت استاد راه تأکید دارند. در این میان علامه طهرانی نه تنها بر ضرورت استاد راه تأکید دارد، بلکه نظر کسانی را که استاد راه را لازم نمی‌دانند، نقد می‌کند و با دلایل محکم علیه آنان استدلال کرده، نظریه خود را به کرسی می‌نشانند. همان‌گونه سیر و حرکت در راه‌های ظاهری و مادی نیاز به راهنما و راهبر دارد تا هم مسیر را به آدمی نشان داده و هم از گذرگاه‌های سخت و دشوار عبور دهد، طی طریق بندگی و سیر الی الله نیز از این قاعده مستثنا نیست و انسان برای عبور از گردنه‌های تاریک و پریچ‌وخم نفس و صعود بر قلّه توحید نیازمند راهبر و راه نمائی الهی است؛ علی‌الخصوص که بنابر تعبیر روایات، ناآشنائی و جهل ما نسبت به راه‌های آسمان بیشتر است. لذا اگر کسی بدون استعانت و پیروی از راهبران الهی قدم در چنین راه صعوبی بگذارد بدون شک دچار ضلالت و گمراهی خواهد شد.

اینکه سالک الی الله در همه مراحل سلوک به استاد بصیر و خبیر نیاز دارد امری بدیهی است. بدون استاد و راهنما حرکت کردن در هر مرحله‌ای خطراتی مخصوص به خود دارد که گاه سبب در راه ماندن و گاه باعث سقوط و هلاک دائمی نفس می‌شود. بنابراین، بر عهده سالک است که برای مصون ماندن از خطرات طریق و نیز شناخت ظرایف و دقائق آن از همراهی و مرافقت مرئی الهی غفلت نرزد.

در مسیر تعلیم و تربیت مرید ممکن است مشکلاتی ایجاد شود که نشانه‌هایی دارد و مرید نیز خود باید عاقل و شریعت محور باشد و شرایط استاد، راه‌های شناسایی استاد، ویژگی‌ها و مؤلفه‌های مراد و رابطه مرید و مراد را بشناسد تا ضمن فهم و درک لزوم داشتن استاد اهل ولایت و شریعت از خطرات این راه خطیر مصون بماند و با الگو قرار دادن معصومین علیهم السلام، اسلام‌شناسی، عرفان‌شناسی و عارف‌شناسی همه‌جانبه داشته باشد.

الف) مراد و مرید

امروزه در عرفان اسلامی نیاز به مراد یا همان استاد مسئله‌ای جدی است که در جوامع

مختلف مطرح می‌باشد. استادی که مسیر را بشناسد قطعاً می‌تواند در مراحل سلوک به شاگرد خود راه‌نشان دهد اما آیا این استاد می‌تواند در تمام اعمال و رفتار مرید خود دخل و تصرف داشته باشد؟ پاسخ به این سؤالات در پرتو نگاهی دقیق به مسئله مراد و مرید است.

در نسبت و تعامل استاد و شاگرد، شاگرد و استاد در عرفان اسلامی شیعی توجه به حداقل چند نکته یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است:

الف) معیار معرفت و معنویت تنها قرآن و سنت معصومین علیه‌السلام باشد که تنها «خط قرمز» محسوب شده و همه در برابر «ثقلین» تعهد و التزام داریم و هرگز مراد و پیر را فراتر از کتاب و سنت ندانیم که کژاندیشی و کژروی محض است.

ب) در طول سلوک عملی از بدایت تا نهایت و آغاز تا انجام فقط «شریعت» ملاک است یعنی «شریعت محوری» در همه سطوح و ساحت‌های سلوکی مبنا و میزان عمل خواهد بود که شریعت از حدوث تا بقاء حضور داشته و به بهانه طریقت یا حقیقت ساقط نخواهد شد بلکه تکلیف در مراحل بالاتر و سطوح بالاتر بیشتر و سنگین‌تر است.^۱

علامه طهرانی نیز مانند دیگر عرفا نگاه جالب توجه‌ای به مسئله سلوک و تبعیت از استاد دارد همان‌گونه که عارقان متقدم بر ضرورت استاد راه تأکید کرده و بدون حضور او سلوک را مقدور و میسر نمی‌دانند: «در جمله، مراد از این باب آن است که مبتدی بداند که کارنده‌ای و دارنده‌ای باید و در جمله مراد از این باب آن است که مبتدی بداند که وی را هیچ چیز مهم‌تر از پیر مشفق نیست... پیر نیز واقف بر غوامض سلوک منازل راه واصل شده و آفات و موانع دانسته و بر اوج و حضیض مطلع گشته تا این مشفق همچنان که طیب عالم بر مقدار امزجه و اشربه معاجین سازد... پس مرید را پیر بیاید و پیر را در تربیت مرید شفقت و سیاست بیاید و مرید را در راه تسلیم، حرمت و خدمت به باید تا حرمت و خدمت با شفقت و سیاست پیر ضمّ شود».^۲

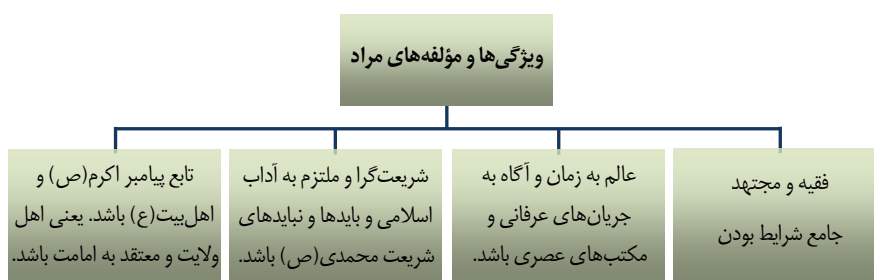
۱. طباطبایی، ۱۳۸۱: ۴۷.

۲. قشیری، ۱۳۷۹: ۷۲۷.

یکی از بحث‌های مهم در نسبت شناسی مراد و مرید، مراد شناسی است؛ یعنی باید دید مراد و پیر راه کیست؟ و مرادی و پیری چیست؟ شرایطش و وظایفش چیست؟ آیا صرف ادعا یا ظهور برخی کشف و کرامات یا نقل ویژگی‌هایی از وی به وسیله عده‌ای از مریدان، شاگردان و دل‌باختگانش کافی است که سالک خود را به وی بسپارد و سر تسلیم بر آستانش بساید یا نیاز به تحقیق از خبرگان این راه، معرفی برجستگان مکتب سیر و سلوک، شناخت شخصی از اوضاع و احوال وجودی اش و... دارد؟ البته در گذشته‌های دور جریان مراد و مریدی به گونه‌ای تقریباً نظام‌مند، روشمند و محدود به حوزه‌های تخصصی در فضای عرفان و تصوف و سیر و سلوک بود، اگرچه آفت‌ها و آسیب‌هایی نیز این جریان را تهدید می‌کرد اما به طور نسبی دارای بافت و ساختار و تعریف و قانونی بود.^۱

(۱) ویژگی‌ها و مؤلفه‌های مراد (استاد سلوکی)

اندیشمندان و اهل علم در کتب مختلف ویژگی‌های خاصی را برای مراد یا همان استاد راه بیان کرده‌اند که بررسی و تأمل در این نظریات ما را به مؤلفه‌های مشترکی در این خصوص می‌رساند که بسیار قابل توجه است اینکه از نظر اکثریت این اندیشمندان مراد باید اهل شریعت باشد و علم فقه را قبل از عرفان بداند و این در برخی کتب تا جایی اهمیت دارد که دارا بودن اجتهاد را برای مراد برشمرده‌اند.



شکل ۱؛ ویژگی‌ها و مؤلفه‌های مراد^۲

۱. رودگر، ۱۳۸۷: ۶.

۲. رودگر، ۱۳۸۷: ۷.

در مرصاد العباد بیست صفت در بیان شرایط و صفات مرید و مراد آمده است به این شرح:

شرایط مقام مرشدی در حدّ و حصر نیاید اما باید که بیست صفت درو موجود باشد به کمال که اگر یک صفت را از آن جمله نقصانی باشد، به قدر آن خلل و نقصان مرتبه‌ی مرشدی باشد.^۱ صفت‌هایی که در مرصاد العباد شمرده شده‌اند

علم، اعتقاد، عقل، سخاوت، شجاعت، عفت است، علوّ همت، شفقت، حلم، عفو، حُسن خلق، ایثار، کرم، توکل، تسلیم، رضا، وقار، سکون، ثبات و هیبت است و ذکر می‌کند زمانی که شیخ بدین کمالات و مقامات و کرامات و صفات و اخلاق، موصوف باشد، مرید صادق در کمترین زمان به مقصد و مقصود خواهد رسید.^۲

یکی دیگر از ویژگی‌ها و صفاتی که مرید باید داشته باشد ارادت است. ارادت یعنی انسان از عمق دل و جان، کمال اخلاص محبت را به صاحب شریعت و جانشینان و دستورات آن‌ها داشته باشد.^۳

ارادت به استاد در کتب مختلف به زیبایی بیان شده است کما اینکه عرفای بزرگ‌دل در گرو استاد نهاده و مسیر سلوک را هرگز بدون حضور وی مسیر راه نمی‌دانند. گاهی این عشق و ارادت تا جایی است که مرید سرسپرده و مجذوب مراد می‌شود. مرید دل به زبان و نگاه مراد می‌دهد و به هر اشارتی قدم‌های بسیار در سلوک برمی‌دارد. نگاهی به گفتار زیبای عرفای بزرگ در این باب خالی از لطف نیست.

بدان که ارادت، دولتی بزرگ است و تخم جمله سعادت‌هاست و ارادت نه از صفات انسانیست بلکه پرتو انوار صفت مریدی حق است. چون این تخم سعادت در زمین دل به موهبت الهی افتاد، باید که آن را ضایع فرونگذارد... و مدد او آن است که خود را به تصرف تربیت عارفی کامل و صاحب تصرف تسلیم کند تا شیخ به شرایط تربیت آن قیام نماید و مرید، زود به مقصود رسد. اگر کسی خواهد که خود را پرورش

۱. نجم رازی، ۱۳۷۹: ۲۵۷ و ۲۵۶.

۲. همان.

۳. رضائی، ۱۳۹۳: ۲۹۴.

به نظر عقل و علم خویش دهد، هرگز به جایی نرسد و خطر آن باشد که در ورطه‌ی
هلاک افتد.^۱

عزالدین محمود کاشانی در مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه پانزده مورد را تحت
عنوان آداب شیخ بر مرید بر شمرده است که خلاصه آن چنین است:

- تخلیص نیت؛
- معرفت استعداد؛
- تنزه از مال مرید؛
- ایثار؛
- موافقت فعل با قول در دعوت؛
- رفق با ضعیفان در جریان عزیمت و ارادت مرید؛
- تصفیة کلام از شوائب؛
- دل به خدا سپردن یا رفع قلب به حضرت الاهی در حال کلام؛
- کلام به تعریض و کنایت با مرید گفتن؛
- حفظ اسرار مرید؛
- عفو از زلات مرید؛
- نزول از حق خود؛
- قضای حقوق مرید؛
- وزیع اوقات بر خلوت و جلوت؛
- اکثار نوافل.^۲

(۲) راهنمای سفر

در میان تمامی این لوازم شاید مهم‌ترین آن‌ها همانا داشتن راهنما و استاد سلوکی
است چراکه اوست که راه‌شناس و بلد راه است مخاطرات مسیر را می‌شناسد. در هر

۱. نجم رازی، ۱۳۷۹: ۲۵۰.

۲. کاشانی، ۱۳۶۷: ۶۸.

سفر نشانی و راهنمایی لازم است راه را بی راهنمایی کردن خطرات بسیار دارد، بیراه رفتن و راهزنان آشکار نهان آسیب‌های فراوانی در سیر و سلوک ایجاد خواهد کرد. در این زمینه از کلام امام محمدباقر (ع) در خصوص آزمون‌های دشوار راه نباید غافل شد که در خصوص ضرورت استاد سلوکی می‌فرماید:

خَرَجَ أَحَدُكُمْ فَرَأَسِخَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا وَأَنْتَ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ، فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا.

وقتی یکی از شما می‌خواهد چند فرسنگ راه ببیماید، برای خود به دنبال راهنما می‌گردد؛ و تو به راه‌های آسمان ناآشناتری تا به راه‌های زمین، پس برای خود به دنبال راهنما باش.^۱

۱۹۵

پوششنامه ادیان

هر سفری برای فرد ناآشنا راهنما و بلد راه می‌خواهد، علل حساسیت در بحث راهنمای سفر عبارت‌اند از:

۱. خطرناک بودن وادی ارادت

۲. شکسته شدن مرزها

۳. اظهارنظرهای غیرمتخصصانه

علل ضرورت راهنمای سفر نیز عبارت‌اند از:

۱. رجوع جاهل به عالم: سالک نسبت به راه خدا جاهل است و انسان کامل عالم است و رجوع جاهل به عالم با توجه به فطرت و عقل و نقل مسلم است، پس باید به عارف کامل رجوع کند و از او راهنمایی بطلبد.

۲. سهولت سلوک: تجربه نشان داده که فقط سالک بیعت کرده با راهنمای کامل به راحتی از کربوه‌های راه می‌گذرد و به مقصد می‌رسد.

۳. گذر از امتحانات: در راه خدا امتحانات بسیار است و سالک نسبت به راه گریز از آن‌ها ناآشناست. استادی کامل و راهنمایی راه‌رفته می‌باید که دست سالک را بگیرد و از مهالک نجات بخشد.

۴. سلوک با چشم‌باز: هر مرحله سلوک آدابی دارد که بدون دانستن و عمل به آن

۱. کلینی ۱۴۲۱ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۴.

آداب، گذر کردن از آن مرحله محال یا دشوار است و فقط استاد آگاه از این مراحل و آداب می‌تواند سالک را از این مراحل ترقی دهد.

۵. ارتباط با استاد خاص: سالک برای گرفتن فیوضات از قلب استاد خاص نیاز به اتصال با قلب استاد عام یعنی انسان کامل دارد.

۶. دلالت آیات و روایات: آیات و روایات بسیاری به نحو عموم یا خصوص بر ضرورت استفاده از راهنمای کامل در سفر به سوی خدا دلالت دارد.

۷. تفاوت شاکله‌ها و گوناگونی نسخه‌ها: شاکله‌ها گوناگون است و هرکس بر اساس شاکله خویش عمل می‌کند و بر همین اساس نمی‌توان برای سلوک، نسخه‌ای جامع و همگانی پیچید و به دست همه داد، بلکه انسانی کامل لازم است که بر اساس شاکله‌ها و نفوس گوناگون افراد هرکس را از دریچه نفس خویش و بر اساس شاکله‌اش راهنمایی کرده و به مقصد برساند.

۸. تأثیر نفس و نفس استاد: تفاوت میان سالکی که خود را تحت هیمنه ولایت انسانی کامل قرار داده با شخصی که بدون استاد به سیر پرداخته، بسیار زیاد است. در این زمینه داستان‌های فراوانی نقل شده است.

۹. گذر کردن از نفس: پایان سفر الی الله فناء فی الله است و برای رسیدن به فناء، نفس سالک باید درهم شکند و کوه انانیت او خرد شود. فناء فی الله نیاز به افناء دارد که فقط با دست مبارک ولی الله که همان انسان کامل است صورت می‌گیرد.

۱۰. تعیین رفیق سفر: رفیق، سالک را در گذر از کربوه‌های سلوک و خطرات راه کمک می‌کند.^۱

ب) استاد سلوکی و ضرورت آن از دیدگاه علامه طهرانی

علامه طهرانی بر ضرورت داشتن استاد سلوکی تأکید و در پاسخ به ادعای برخی مدعیان مبنی بر عدم لزوم استاد در سیر و سلوک الی الله این گونه شرح دادند:

نقل خاطره‌ای از علامه طهرانی پس از ارتحال آقای انصاری مطرح است که پس از

۱. رضائی، ۱۳۹۳: ۱۲۴.

ایشان میان ارادتمندان ایشان اختلاف شدیدی به میان آمده و سعی علامه بر این بوده است که به همگان بفماند که برای سیر و سلوک از «استاد» گریزی و گزیری نیست و گذر از وادی‌های عمیق مهلک و کربوهای صعب و سخت بدون استاد میسر نیست؛ و خودسرانه راه پیمودن، جز شقاوت و هلاکت و گرفتار شدن در وادی ابلیس و پیچ و خم‌های نفس اماره و لِه شدن و لگد کوب گشتن در زیر پای شیطان رجیم نتیجه‌ای ندارد.

یک نفر از مریدان که گویا رفت و آمد خاصی با مرحوم انصاری و مرحوم قاضی داشته است، اصرار بر عدم نیاز به استاد را مطرح می‌کند که این مسئله خوشایند علامه نبوده است.^۱ جدول یک دلایلی که بعضی از مدعیان، بر عدم لزوم استاد در سیر و سلوک الی الله داشتند و پاسخ‌های علامه طهرانی را به‌طور مختصر شرح می‌دهد.

پاسخ‌های علامه طهرانی به اشکالات	دلایل مدعیان، بر عدم لزوم استاد در سیر و سلوک الی الله
دنیال استاد رهن و در تحت تربیت وی درآمدن، منافاتی با ولایت آن حضرت ندارد، بلکه مؤید و ممدّ و امضا کننده آن طریقه نزول نور از عالم توحید به این عالم است.	استاد حقیقی، امام زمان عجل الله فرجه الشریف، حاضر و ناظر است عدم احتیاج به استاد با وجود امام زمان عجل الله فرجه
ولایت و نفس استاد، روحانی و ملکوتی است؛ و نفس سالک راه ترفه، آلوده و خراب، اگر در ولایت استاد درآید، نفس استاد در وجود سالک رهبر می‌شود و اگر به اراده و اختیار خود عمل نماید، خودش با همین آلودگی رهبر خودش است.	آنچه استاد به انسان تعلیم می‌دهد ظهورات نفس اوست؛ بنابراین تبعیت از استاد، یعنی از افکار و آرام او پیروی نمودن و در راه و طریق نفسانی او جاری شدن.
راه کسب احکام در زمان غیبت، طریقه مألوفه فقهاست؛ و باید عامه مردم از راه تعلیم و تعلم و تدریس و تدرّس و بیان روایات ائمه معصومین، احکام را اخذ کنند و به اعمال و وظائف خود رفتار نمایند، چاره‌ای جز رجوع به علماء و فقهاء نیست، وگرنه در کام شیطان فرو می‌روند	خداوند به انسان نیروئی داده است که با آن می‌تواند با عالم غیب متصل شود و حوائج خود را از آنجا اخذ نماید. از راه مکاشفات باید انسان به حقائق برسد
چرا امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت به امام حسن مجتبی علیه السلام نمود؟ و چرا هر یک از امامان وصیت به امام زنده‌ای نمودند، و تا امروز هم ما قائل به امام زنده هستیم؟	روح انصاری پس از مردن قدرتش بیشتر است، چون از لباس عالم کثرت و غشّ طبیعت خلع شده و به تجرد حریف ایدی رسیده است، در اینصورت بهتر و بیشتر و عالی‌تر در صدد تکمیل رفقای سلوکی خود بر می‌آید.
از بیانات حضرت آقای انصاری استفاده می‌شود که خدمت بزرگانی رسیده‌اند.	خود مرحوم انصاری استاد نداشت و می‌فرمود: من استاد نداشتم و این راه را بدون مرئی و راهنما پیمودم. و در صورتیکه خود آن مرحوم که استاد و پالانخص به آدم شناس بودند اینچنین بود؛ چگونه شما استاد میخواهید؟!!

شکل ۲؛ دلایل مدعیان بر عدم لزوم استاد در سیر و سلوک الی الله و پاسخ‌های علامه طهرانی

۱. حسینی طهرانی، ۱۴۱۸: ۱۲۲.

علامه طهرانی معتقد بود سلوک بدون استاد واقع نمی‌شود و اگر شد خیالی بیش نیست. ایشان در این باب می‌نویسد: بدون استاد و مراقبه و ذکر و فکر و ریاضت‌های مشروعه، سلوک جز پنداری بیش نیست.^۱

یکی از دلایلی که علامه طهرانی برای ضرورت سلوک بیان نموده است توجه دادن سالک است به خطراتی که همواره او را تهدید می‌کند و این خطرات برطرف نمی‌شوند جز به راهنمایی استاد راه.

علامه مهمترین خطر سلوک را بدون اشراف و تربیت استاد کامل راه رفتن می‌داند و علت انحراف حسین بن منصور حلاج را در اذاعه و اشاعه مطالب ممنوعه و اسرار الهیه؛ فقدان تعلم و شاگردی او در دست استاد ماهر و کامل و راهبر و راهرو و به مقصد رسیدن او می‌داند.^۲

«سلوک حضرت حداد، مبنی بر لزوم استاد، باری در این سفر از استاد و لزوم استاد سخن به میان برآمد، و حضرت آقا از بدو امر، اصراری هر چه تمام تر بر لزوم استاد داشتند و از خطرات شدید‌های که در میان راه، شاگرد با آن مواجه می‌شد خبر می‌دادند».^۳

علامه طهرانی در رساله سیر و سلوک لزوم تبعیت از استاد کامل در سیر الی الله و خطرات سیر بدون استاد را به تفصیل شرح می‌دهد در بخشی از کتاب با عنوان لزوم استاد و شیخ می‌گوید: پس طالب را در این مرحله نیز از رجوع به راهنما یا خلیفه یا نائب آن یا فهم از کلمات آن چاره‌ای نیست و چون استنباط این مرحله و استخراج دقائق آن و شناختن امراض نفسانیه و معالجات آن و مصالح و مفاسد و مقدار دوی هر شخصی و ترتیب معالجه آن بخصوصه، چنانکه در انجام آن ضرور است لذا طالب را چاره‌ای جز از رجوع به راهنما یا قائم مقام او که تعبیر از او به اوستاد یا شیخ، می‌شود نیست.^۴

۱. حسینی طهرانی، ۱۴۲۵: ۵۷.

۲. همان.

۳. حسینی طهرانی، ۱۴۲۵: ۴۸۵.

۴. حسینی طهرانی، محمدحسین، رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۲۳، ۱۲۲.

۱) شرایط استاد فقه نفس از منظر علامه طهرانی

علامه شرایط استاد فقه نفس را اینگونه مطرح می‌نماید که همان طور که برای استاد فقه جوارح شروطی هست و رجوع به آن قبل از معرفت جایز نیست و بدون آن عمل باطل است، صعوبت شناخت استاد روحانی و لزوم ملازمت و مراقبت شیخ روحانی برای شناخت وی همچنین در فقه نفس و طب روحانی نیز شرایطی را داراست. وی تفاوتی قائل است بین استاد جسمانی که فقیه نام دارد و استاد روحانی که او را شیخ می‌نامند. ایشان این تفاوت را چنین بیان می‌کند:

و فرقی دیگر هست میان اوستاد فقه جسمانی که فقیهش خوانند و اوستاد فقه روحانی که شیخش گویند و آن این است که: راه فقه جوارح جلی و ظاهر و راه همه کس واحد و دزدان و قاطعان راه خدا در آن قلیل و ظاهرند.

پس اوستاد این فقه را نمودن راه و شناسانیدن فریبندگان کافی است، به خلاف راه فقه نفس و طب روحانی که راه هر کس متفاوت و مرض هر شخصی مختلف و معرفت قدر مرض غیر مقدور و مقدار دوا غیر مضبوط و شناختن مرض هر شخصی مشکل و ترتیب علاج صعب و عقبات راه بی‌حد و گریوه راه بی‌نهایت و دزدان پنهانی بی‌غایت و شناختن ایشان مستعصب. چه بسی از ایشان به لباس درویش ملبسند. پس چاره‌ای از همراهی اوستاد و شیخ و مراقبت آن در همه احوال نیست؛ و عرض حال بر او در هر عقبه لازم است و از این است که سالکان راه مدتهای متمادیه در خدمت اوستاد بسر برده‌اند و دقیقه‌ای از حضرت او غائب نشده.^۱

همچنین علامه طهرانی با استناد به مطالب نهج البلاغه به اثبات ضرورت استاد از منظر امام علی علیه السلام پرداخته است.^۲

مسئلاً چنین افرادی می‌توانند رشته تربیت سالک راه خدا را به دست گیرند چون طبق این کلام، اینان افرادی هستند که در گوش‌های غافلان به طرق مختلفه برای انزجار آنان از ارتکاب محرمات الهیه ندا در دهند و به عدل و داد امر نمایند در حالی

۱. همان.

۲. خطبه ۲۲۰.

که خود در اوّل وهله بدان عمل نموده‌اند و از منکر باز دارند در حالی که خود در اوّل وهله از آن گریخته‌اند.

گوئی از احوال پنهانها و غیب‌های اهل برزخ در طول اقامت آن اطلاع دارند و قیامت آنها برپا شده و خصوصیات و مُعدّاتش بر آنها مکشوف شده است، پس پرده این مطالب حقّه را برای مردم دنیا بردارند. گوئی که آنها می‌بینند چیزهایی را که مردم نمی‌بینند و می‌شنوند چیزهایی را که مردم نمی‌شنوند.^۱

۲) فواید استاد در سرعت سیر سالک

آنچه در کتب علامه و سخنان وی در خصوص عظمت استاد به پشم می‌خورد آن است که وی تبعیت از استاد راه را سبب تسهیل و تسریع در طی مسیر سلوک می‌داند. آنگونه که می‌فرماید: «او استاد، سیر سالک را سریع کرده و او را از وقوف در منازل و اشتغال به عجائب و شگفتی‌های آن باز می‌دارد و از برخی کریوه‌های صعب‌العبور که به تنهایی توان عبور از آن را ندارد عبور می‌دهد»^۲

او شرح صدر سالک را نتیجه مصاحبت با استاد می‌داند. زیرا استاد علاوه بر این که راه سالک را در رسیدن به مقصود هموار می‌کند، ظرف وجودی او را نیز وسعت می‌دهد، و از نزول احوالی که سالک طاقت ندارد و در برابر آنها تاب نمی‌آورد ممانعت می‌کند.^۳

علامه طهرانی در باب استاد سلوکی خود می‌فرماید استاد سلوکی ما فقط حضرت آیه الله علامه بودند که دستورات خاصی را می‌دادند و جلسات چند نفری مقرّر می‌فرمودند.^۴ بطور طبیعی، شاگردان سلوکی زندگی خود را بر اساس رهنمود استاد خود تنظیم می‌کنند. ایشان نیز در آغاز هجرت به حوزه مبارکه نجف اشرف و استفاده از مخزن علم الهی حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه، از طرف استادشان علامه

۱. حسینی طهرانی، ۱۴۱۸: ۱۲۵.

۲. حسینی طهرانی، ۱۳۹۶: ۵۴۱.

۳. همان: ۵۴۳.

۴. حسینی طهرانی، ۱۴۲۵: ۱۳۲.

طباطبائی رضوان الله تعالى عليه موظف می‌شوند که به وصی مرحوم آیه الحقّ حاج سید علی قاضی اعلی الله مقامه الشریف: آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی مراجعه کنند و آن جناب را استاد خود قرار دهند.^۱ علامه طهرانی در این خصوص می‌فرماید در نجف اشرف، به توصیه حضرت استاد علامه، در امور عرفانی و الهی فقط با حضرت آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی أفاض الله تربته من أنواره حشر و نشر داشتم^۲ و در جای دیگر می‌نویسد آقای حاج شیخ عباس که استاد ایشان بودند.^۳

حضرت مولانا در خصوص اینکه بدون شیخ و استاد بجائی نمی‌توان رسید اشعار زیبایی دارد و استاد را به دیده بانی تشبیه می‌کند که باید درهای افق‌های سعادت را به روی مرید بگشاید.^۴

۲۰۱

پوشنامه ادیان

علامه طهرانی در وصف استادی مولای متقیان می‌گوید: «ای علی مرتضی، تو پیر طریقتی! تو استاد و راهنمای امتی! تو شیخ و رهنمون راه و سبیل إلى اللهی! باید دری را بر دل من بگشائی! من به پای خود نمی‌توانم قدمی از قدم بردارم. در میان هوا و فضا چه بسیار مناظری دلفریب وجود دارد ولیکن آنکس که در زندان، زندانی می‌باشد و در بر رویش بسته است، کجا می‌تواند از مناظر دل‌انگیز خارج از زندان بهره گیرد؟! تا دری را دیده‌بان بر روی دل مردان خدا نگشاید هیچگاه امید لقاء و گمان وصول در دل راد مردان به جنبش نمی‌افتد؛ اما چون دری از عشق را شیخ و ولی خدا بر روی قلب سالک گشود در اینجا جرقه‌ای می‌زند، و مرغ دل به امید طیران به عوالم قدس پر و بال می‌گشاید.»^۵

نمی‌توان گفت برای برخی اتفاق افتاده است که بدون استاد رسیده‌اند و گنج مطلوب را در آغوش کشیده‌اند؛ این حکم مانند شخص غافل و نادانی می‌ماند که یکبار از روی تصادف در خرابه‌ای گنج پیدا کرد، از آن به بعد تا آخر عمر سوی هر خرابه و

۱. حسینی طهرانی، ۱۳۹۰: ۱۸۵.

۲. حسینی طهرانی، ۱۴۲۵: ۱۲.

۳. همان.

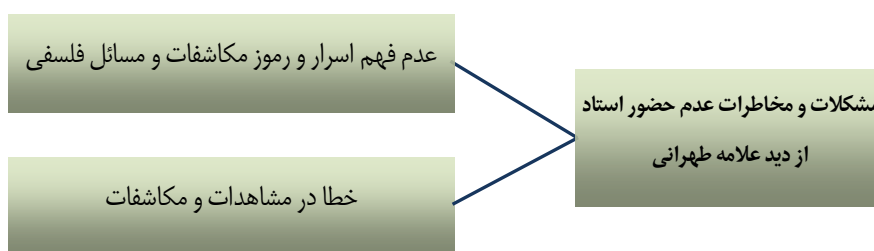
۴. دیوان مولوی، ۱۳۸۷.

۵. حسینی طهرانی، ۱۴۲۶، ج ۲: ۱۴۰.

ویرانه‌ای می‌رفت تا گنج بیابد؛ مسکین ندانسته بود که: در هر ویرانه‌ای گنج نیست. باید سوی استاد رفت و از فضائل او دریچه‌ای را از عالم غیب بر روی دل باز نمود تا امکان طی طریق پیدا شود؛ همچون مردم درویش و وارسته که راه رفته‌اند و گهر یافته‌اند. تو از آنان چون بهره جسته‌ای، سراغ شکسته دلان و درویشان می‌روی تا گه‌ری دگر یافت نمائی. اگر سالیان سال سالک با فکر و اندیشه و انتخاب و ظنّ خود بدود به سوی مطلوب، با پای خود دویده است؛ نه با پای استاد از نفس برون جسته. فلهدا نمی‌تواند از شکاف خودبینی‌های خویش گامی فراتر نهد و از دائره نفس برون جهد؛ تا خود بینی از عالم غیبت اثری نخواهد بود، و بوئی از آن بمشام روانت نمی‌رسد. در این صورت همیشه اغیار را می‌بینی نه اغیار را! اگر در این فرض امکان داشته است که به احباب برسی، برای ما بیان کن تا ما هم بدون استاد و ولایت شیخ از آن طریق به راه افتیم!^۱

۳) مشکلات و مخاطرات عدم حضور استاد

عدم حضور استاد، مشکلات و مخاطراتی را ایجاد می‌کند که علامه طهرانی به دو نتیجه از حرکت بدون استاد اشاره می‌کنند.



شکل ۳؛ مشکلات و مخاطرات عدم حضور استاد از دید علامه طهرانی

اول آنکه، عدم فهم اسرار و رموز مکاشفات و مسائل فلسفی را در پی دارد. نمونه‌ای از حرکت بدون استاد در کتاب اللّه‌شناسی، آمده که علامه می‌فرماید:

۱. همان: ۱۴۱.

باری، شیخ احمد احسائی، مردی عالم و زاهد بود ولی به نظر حقیر آنچه از مجموعه مطالعات، به دست آمده، علت انحراف عقیدتی او دو چیز بوده است. اول؛ آنکه وی حکمت نیاموخته بود و فلسفه ندیده بود؛ آنگاه با اتکاء به فهم نقاد و ذهن قوی خود در صدد برآمد، خودبه خود و بدون استاد، کتب حکمت و فلسفه را مطالعه کند و از جهان اسرار و رموز عالم ربوبی و فلسفه اولی و ماورای ماده، مطلع گردد.

دوم؛ خطا در مشاهدات و مکاشفات را باعث می‌شود. آنکه برای وصول به اهداف عالی‌ه عرفانی و مکاشفات ربانیه نیز بدون تربیت و تعلیم استاد به ریاضت‌های شاقی اشتغال پیدا نمود. این دو امر مهم، موجب آن شد که هم در آراء و مسائل فلسفی، به خطا رود و هم در مکاشفات خود، از دستبرد شیطان مصون نبوده و نتواند جمیع مدرکات و مشاهداتش را رحمانی کند. با آنکه هم در حکمت نظری و هم در عرفان عملی، شرط اول و نخستین گام سلوک را برخوردار از استاد کامل و مربی علی‌الاطلاق، به شمار آورده‌اند، ولی فرمایند حضرت: امام سجاد زین العابدین علیه السلام را از نظر دور داشته است که فرمودند: «هَلْكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يَرْشِدُهُ» (هلاک می‌شود کسی که برای او حکیمی نیست که ارشادش کند).^۱

ج) راه شناخت استاد سلوکی

شناختن استاد خاص یعنی پیامبر و امام به صورت معجزه در پیامبر و تصریح به جانشینی و وصایت در امام صورت می‌پذیرد. ولی شناختن استاد عام کار آسانی نیست. برای اعتقاد به کمال استاد، قلب انسان با تقوا و مجاهد باید گواهی دهد. پس انسان می‌تواند با به دست آوردن قلب سلیم و با جهاد و طلب، هدایت خاص الهی را برای خود تضمین نماید. راه‌های شناخت کمال یا عدم کمال استاد به دو گروه مثبتات (بایدها) و مسقطات (نبایدها) تقسیم می‌شود. بایدها اموری هستند که اگر باشند، کمال استاد را نوید می‌دهند و نبایدها اموری هستند که نبودشان در کمال استاد شرط است. حضرت پروردگار عزّاسمه، اولیاء و

۱. حسینی طهرانی، ۱۴۲۶: ۳۶۲.

محرمان اسرار و بارگاه قدس خود را به حکم اولیائی تَحْتَ قِبابی لَا یَعْرِفُهُمْ غَیری^۱ در حجاب اوصاف بشری مستور و از دید خلائق پنهان ساخته است؛ لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ. ولی در اثر مجاهده و مراقبه، خداوند «گوهر فرقان» را به انسان عطا کرده که در تابش نور آن، نه تنها حق از باطل متمایز و معلوم میگردد، بلکه مراتب حق نیز قابل تمییز است؛ و در فروغ آن می توان به صفای سرّ دیگران پی برد. و لذا حضرت علامه والد رحمة الله علیه می فرمودند: اگر کسی اهل مراقبه و مجاهده و صاحب ضمیر روشن و صفای سرّ باشد، در اثر مجالست و همنشینی نزدیک، از طریق باطن میتواند بر کمال استاد واقف شده و استاد عامّ را بشناسد؛ و نیز در شرح رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم می فرمایند:

اگر ذاکر به مقام طهارت رسیده باشد و ضمیرش از آلودگی ها پاکیزه گشته باشد و دارای مرتبه عظیم از ذکر باشد، میتواند با توجّه به حقیقت شخصی، دریابد که آیا او استاد عامّ و قابل دستگیری است یا نه؟ زیرا با توجّه به حقیقت، درجه و میزان آن شخص، برای شخص متوجّه معلوم می گردد. و اما اگر ذاکر به مرتبه طهارت نرسیده و صاحب مرتبه ذکر عظیم نشده است، چون با نظر آلوده خود، توجّه به شخصی کند، در اثر ممارست، صورت آن شخص در ذهن ذاکر نقش بندد و در اثر محبت و انتقاش صورت مذکوره، او را شخص کامل تلقی میکند و می پندارد، درحالی که ممکن است شخص مذکور کامل نباشد بلکه از ابالسه و قُطَاع طریق راه خدا باشد. یا مثلاً این ذاکر آلوده ذهن، به یکی از اولیای حقّه خدا، نظر و توجّه کرده و او را در دل آلوده خود، آلوده و باطل پندارد.^۲

از این کلام ایشان، روشن می شود که تنها با نفس پاک و قلب طاهر می توان پی به کمال و طهارت استاد برد و تا ذهن سالک از زنگار و کدورات صفا نیابد، کمال استاد و جمال حقیقی او، آن گونه که هست و مطابق با واقع در نفس او منعکس نمی شود.

۱. نجم الدین رازی، ۱۳۷۹: ۲۲۶.

۲. حسینی طهرانی، ۱۴۱۸: ۱۹۹.

شاید بتوان گفت تشرف حضرت علامه والد به محضر حضرت آقای حداد رضوان الله علیهما نیز از این باب بوده است؛ بی شک حضرت آقای حداد در اثر تعلیمات مرحوم آقای قاضی رحمة الله علیه در افق عالی از توحید سیر می کرده و مستغرق در أمواج خروشان علم و معرفت حضرت پروردگار و صاحب کمالاتی بوده است که اندیشه سالکین راه رفته از ادراک آن عاجز است، چه رسد به انسان های عادی. از علماء، فضلاء و شاگردان آقای قاضی رحمة الله علیه، بسیاری نزد ایشان تردّد داشته و باب ملاقات و مراودت بین آنها مفتوح بوده است، اما حقیقت حضرت آقای حداد و توغل در توحید و مقام بلند ایشان بر آنان مخفی و پنهان مانده بود و آقای حداد را تنها سالکی راه رفته، اهل معنی و مراقبه می دانستند.

۲۰۵

پوشنامه ادیان

(۱) نحوه شناخت استاد توسط عالمان علوم رسمی از دیدگاه علامه طهرانی

نحوه شناخت استاد نیز مرحله ای دیگر از کار مرید است. اگر کسی به این درجه از صفای سرّ برای شناخت استاد نرسیده باشد، باید با بررسی و تأمل در مدرکات و مشاهدات و حالات و اعمال شخص به مقام و منزلت وی پی ببرد.^۱ اگر کسی از طریق تسلط بر آیات و روایات و تحصیل علوم رسمی و ممارست با آثار عرفاء بالله به خصوصیات و علائم انسان کامل و نشانه های هر مرحله از مراحل سیر الی الله واقف گردیده باشد، میتواند با پرسیدن مجموعه ای از سؤالات، افق مدرکات و واردات شخص را بشناسد و او را محک بزند و می تواند با دقت و موشکافی در حرکات و سکانات و اعمال وی در خلوت و جلوت و حضر و سفر و مواقع امتحان و مزالّ اقدام، کشف کند که آیا در آن شخص شائبه ای از هوی و حبّ نفس و تمایل به غیر حضرت حقّ وجود دارد، یا اینکه شراشر وجودش فانی در حضرت حقّ گردیده و عین و اثری از خود ندارد؛ و البتّه إحراز این امر در نهایت صعوبت است.^۲

۱. حسینی طهرانی، ۱۴۲۵: ۲۷.

۲. حسینی طهرانی، ۱۳۹۶: ۵۶۹.

۲) توکل بر خداوند، در امر انتخاب استاد

انتخاب استاد توسط مرید کار دشواری است که در این کار توکل به خداوند بر مرید لازم است و اگر کسی دستش از همه این امور کوتاه بود، چنانکه در رساله لب‌اللباب آمده باید با توکل به خداوند و سپردن خود به وی پس از فحص و تحقیق در حدّ وسع خویش، قدم در راه نهاده و به کسی که احتمال می‌دهد به فوز لقاء الله و مقام فناء رسیده، دست ارادت داده و از او در اموری که موافق با ظاهر شرع اقدس است، پیروی نماید؛ در این صورت به مقتضای: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ**. (آیه ۶۹، سوره مبارکه عنکبوت) خداوند راه حق را به او نشان داده و از آفات و خطرات طریق مصون و محفوظ خواهد داشت^۱

۳) سفارش به خواندن کتب «دوره علوم و معارف اسلام»

فرزند علامه طهرانی حاج سید محمد صادق در کتاب نور مجرد به نقل از علامه آورده‌اند: «علامه والد قدس الله نفسه الزکیه در اواخر عمر به جهت کثرت امراض و اشتغالات مربوط به تألیف «دوره علوم و معارف اسلام» فرصتی برای پذیرش و تربیت شاگردان نداشتند و می‌فرمودند: برای کسانی که مشتاق و طالب لقاء حضرت پروردگارند و به دنبال استاد طریق می‌باشند، دو مطلب را بیان کنید که با آن از استاد مستغنی می‌گردند: **أول: داشتن إخلاص در عمل و دوم: خواندن تمام و کمال دوره علوم و معارف اسلام؛ چرا که یک دوره معارف حقّه را در این کتاب‌ها آورده‌ام. به نحوی که اگر کسی این کتب را با إخلاص بخواند نفسش به معانی و معارف حقّه آن متحقّق می‌شود و چون نفسش به این معارف متحقّق شد مسیر خود را به سوی خداوند روشن می‌بیند»**.^۲

۱. حسینی طهرانی، ۱۴۳۶: ۱۳۸.

۲. حسینی طهرانی، ۱۳۹۶: ۵۸۹.

د) استاد عام و خاص

استاد خاص	استاد عام
<ul style="list-style-type: none"> • منصوص به ارشاد و هدایت است. • استاد خاص در هر زمان واحد است. • استاد خاص امام است. • از انواع گناهان و زشتی‌ها و حتی از سهو و نسیان معصوم است. • استاد خاص صاحب ولایت کبری و مشرع یا حافظ شریعت و طریقت است. 	<ul style="list-style-type: none"> • مأمور به هدایت نیست. • به تبعیت از استاد خاص دستگیری می‌کند. • لزوم دستگیری او در جایی است که دسترسی به استاد خاص نداشته باشیم. • استاد عام مأموم است. • استاد عام با اینکه به مقصد رسیده، ولی نیاز به استاد خاص دارد. • اساتید عام، همه در تحت لوای استاد خاص هستند.

شکل ۴؛ تفاوت استاد عام و خاص^۱

علامه طهرانی در کتاب **لُبُّ الْبَابِ** شرائط لازم سلوک را بیان فرمودند، ایشان شرط بیست و یکم را شیخ و استاد دانسته و می‌فرمایند: و آن بر دو قسم است: استاد عام و استاد خاص. استاد عام آنست که بخصوصه مأمور به هدایت نباشد و رجوع به او از باب رجوع به اهل خبره در تحت عموم «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (آیه ۴۳ سوره مبارکه نحل) بوده باشد؛ و لزوم رجوع به استاد عام فقط در ابتدای سیر و سلوک است وقتی که سالک مشرف به مشاهدات و تجلیات صفاتیه و ذاتیه شد دیگر همراهی او لازم نیست؛ و اما استاد خاص، آنست که بخصوصه منصوص به ارشاد و هدایت است و آن رسول خدا و خلفای خاصه حقه او هستند؛ و سالک را در هیچ حالی از احوال از مرافقت و همراهی استاد خاص گریزی نیست اگر چه به وطن مقصود رسیده باشد. البته

۱. رضایی، ۱۳۹۳: ۲۲۵-۲۷۱.

مراد همان مرافقت باطنی امام است با سالک نه فقط همراهی و مصاحبت در مقام ظاهر، چون واقعیت و حقیقت امام همان مقام نورانیت اوست که سلطه بر جهان و جهانیان دارد و اما بدن عنصری او گرچه آن نیز از سایر بدنها امتیاز دارد لکن آن منشأ اثر و متصرف در امور کائنات نیست.

و برای توضیح این نکته متذکر می‌گردد که: آنچه در عالم خلقت تحقق می‌یابد منشأ آن، صفات و اسماء الهیه است و حقیقت امام همان اسماء و صفات خداست؛ و بنا بر این اصل فرموده‌اند که: چرخ عالم هستی و افلاک و همه کائنات به دست ما حرکت می‌کند و آنچه واقع می‌شود به اذن ما واقع می‌شود: بنا عرف الله، بنا عبد الله (خداوند به وسیله ما شناخته شد و به وسیله ما پرستش شد)، بنا بر این سالک در حال سیر، در مراتب نورانیت امام علیه السلام سلوک می‌نماید و به هر درجه‌ای که صعود کند و در هر مرتبه‌ای که باشد امام علیه السلام آن مرتبه را حائز بوده و با سالک در آن درجه و مرتبه معیت دارد.

و همچنین بعد از وصول نیز مرافقت امام لازم است چون آداب کشور لاهوت را نیز او باید به سالک بیاموزد، بنابراین مرافقت امام در هر حال از شرائط مهمه بلکه از اهم شرائط سلوک است. در اینجا نکاتی است بس دقیق که در بیان نیاید و فقط باید خود سالک به وسیله ذوق آن حقایق را دریابد.

محمی الدین عربی نزد استادی رفت و از کثرت ظلم و عصیان فراوان شکایت نمود. استاد فرمود: «به خدای خود توجه کن. سپس چندی بعد نزد استادی دگر رفت و همچنان از بیداد و شیوع معاصی سخن گفت. استاد فرمود: به نفس خود توجه کن. در این موقع ابن عربی گریه آغاز کرد و وجه اختلاف پاسخها را از استاد جویا شد. استاد فرمود: ای نور دیده، جوابها یکی است، او تو را به رفیق دعوت کرد و من تو را به طریق دعوت می‌کنم».

با این اوصاف می‌توان گفت که سیر الی الله منافاتی با سیر در مراتب اسماء و صفات الهیه که همان مقام امام است ندارد بلکه بسیار به هم نزدیک‌اند و بلکه حقاً یکی است و در آن مرحله دوئیت و اثینیت یافت نمی‌شود بلکه هر چه هست نور واحدی است که نور خداست، غایة الأمر از آن نور به تعبیرات مختلفه

سخن می‌رود، گاهی به اسماء و صفات الهیه و گاهی به حقیقت یا نورانیت امام از آن تعبیر می‌کنند:

عبارت‌ناشتی و حسنک واحد و کلّ الی ذاک الجمال یشیر

عبارات و تعبیرهای ما مختلف است ولی حسن و زیبایی تو یکی است و این تعبیر به همان جمال و زیبایی اشاره دارد. اما استاد عامّ شناخته نمی‌شود مگر به مصاحبت و مراقبت با او در خلأ و ملأ تا به طور یقین برای سالک واقعیت و یقین او دستگیر شود و ابداً به ظهور خوارق عادات و اطلاع بر مغیبات و اسرار خواطر افراد بشر و عبور بر آب و آتش و طی الارض و الهواء و استحضار از آینده و گذشته و امثال این غرائب و عجائب نمی‌توان پی به وصول صاحبش برد زیرا که این‌ها همه در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می‌شود و از آنجا تا سرحدّ وصول و کمال، راه به نهایت دور است و تا هنگامی که در استاد تجلیات ذاتیه ربّانیه پیدا نشود استاد نیست و به مجرد تجلیات صفاتیّه و اسمائیه نیز نمی‌توان اکتفا کرد و آنها را کاشف از وصول و کمال دانست.

منظور از تجلی صفاتی آنست که سالک صفت خدا را در خود مشاهده کند و علم یا قدرت و حیات خود را حیات و علم و قدرت خدا ببیند؛ مثلاً چیزی را که می‌شنود ادراک کند که خدا شنیده و او سمیع است و چیزی را که می‌بیند ادراک کند که خدا دیده و او بصیر است و یا در جهان علم را منحصر به خدا ذوق کند و علم هر موجودی را مستند به علم او بلکه نفس علم او مشاهده کند.^۱

و مراد از تجلی اسمائی آنست که صفات خدا که مستند به ذات او هستند مثل قائم، عالم، سمیع، بصیر، حیّ و قدیر و امثال این‌ها را در خود مشاهده کند؛ مثلاً ببیند که علیم در عالم یکی است و او خدای متعال است و دگر خود را در مقابل او علیم نبیند بلکه علیم بودن او عین علیم بودن خداست. یا ادراک کند که حیّ و زنده یکی است و او خداست و خود او اصلاً زنده نیست بلکه زنده خداست و بس؛ و بالأخره وجدان کند که «لیس القدیر و العلیم و الحیّ الا هو تعالی و تقدّس».

البته ممکن است تجلی اسمائی در خصوص بعض از اسماء الهیه صورت گیرد و

۱. حسینی طهرانی، ۱۴۳۶: ۱۳۳.

هیچ لازمه‌ای در بین نیست که چون در سالک یکی دو اسم تجلی کرد حتما باید بقیه اسماء تجلی کند.

اما تجلی ذاتی آنست که ذات مقدس حضرت باری تعالی در سالک تجلی نماید و آن وقتی حاصل می‌شود که سالک از اسم و رسم گذشته باشد و به عبارت دیگر به کلی خود را گم کرده و اثری در عالم وجود از خود نیابد و خود و خودیت خود را یکباره به خاک نسیان سپرده باشد «و لیس هناک الا الله» و در آنجا دیگر جز خدا چیزی نیست) در این موقع دیگر ضلال و گمراهی برای چنین شخصی متصور نخواهد بود زیرا تا ذره‌ای از هستی در سالک باقیست هنوز طمع شیطان از او قطع نشده است و امید اضلال و اغوای او را دارد ولی وقتی که بحول الله تبارک و تعالی سالک بساط خودیت و شخصیت را درهم پیچید و قدم در عالم لاهوت نهاد و در حرم خدا وارد شده لباس حرم در بر کرد و به تجلیات ذاتیه ربّانیه مشرف آمد شیطان دندان طمع را از او کنده و در حسرت می‌نشیند. استاد عام باید بدین مرتبه از کمال برسد و الا به هر کسی نتوان سر سپرد و مطیع و منقاد گشت.

هزار دام به هر گام این بیابان است که از هزار هزاران یکی از آن نجهند بنا بر این نباید در مقابل هر کسی که متاعی عرضه می‌کند و بضاعتی ارائه می‌دهد و کشف و شهودی ادعا می‌نماید سر تسلیم فرود آورد. بلی در جایی که تحقیق و تدقیق در حال استاد و شیخ متعذر یا متعسر باشد باید توکل به خدا نموده و آنچه را که او بیان می‌کند و دستور می‌دهد با کتاب خدا و سنت رسول خدا و سیره ائمه طاهرین - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - بسنجد اگر موافق بود عمل نماید و الا ترتیب اثر ندهد. بدیهی است چون چنین سالکی با قدم توکل به خدا گام برمی‌دارد شیطان بر او سلطه نخواهد یافت:

«أِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ - أَمَّا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (آیه ۹۹ و ۱۰۰ سوره نحل) بدرستی که او (شیطان) بر کسانی که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکل می‌کنند تسلط ندارد و تنها تسلط او بر کسانی است که او را سرپرست خود گرفته و او را شریک خدا قرار می‌دهند (همان: ۱۳۴).

۱) راه شناخت استاد عام

بطور کلی برای شناخت استاد در هر زمینه‌ای و عالم و متخصص و متبحر در هر رشته‌ای؛ سه راه وجود دارد:

۱- بررسی شخصی، ۲- رجوع به اهل خبره، ۳- معرفی استاد پیشین.

مثلاً انسانی که بدنبال طیب حاذقی می‌گردد که کاردان و با تعهد و دلسوز باشد تا بیماری مهمی را نزد او مداوا کند؛ یا چنین است که خودش در امر پزشکی سررشته دارد و خود دانشجوی رشته پزشکی است، که با برآورد عملکرد پزشکان به ارزیابی آنان می‌پردازد و سرانجام فرد مطلوب را پیدا میکند؛ یا به اهل خبره مراجعه میکند و از پزشکان متعهد و متخصص، سراغ طیب مورد نظر خود را می‌گیرد و از مجموع نظرات این متعهدان دلسوز و آگاه، به نتیجه‌ای میرسد؛ و یا به گفته پزشک متخصص و متعهدی که قبلاً تحت نظر وی معالجه می‌شده است و اینک او را به دیگری ارجاع داده و وی را معرفی کرده است، اعتماد می‌نماید و به پزشک جدید مراجعه می‌نماید.^۱

این سه راه عقلانی در همه رشته‌ها و در همه جای عالم و نزد همه عقلا مطرح است و فقط برای پیدا کردن پزشک متخصص متعهد نیست؛ بلکه برای یافتن مهندس خوب و کارآمد، یا خیاط خوب و ماهر و یا تعمیرکار خبیر و امین و موارد دیگر، همین طریقه اعمال می‌شود؛ و البته هرچه مطلوب انسان مهمتر، دقت و پی‌گیری‌اش بیشتر و دقیقتر خواهد بود.

در مراجعه به طیب معنوی نیز همین سه راه مطرح است:

در فقه احکام ظاهر، برای یافتن فقیه أعلم باید یا خود انسان قدرت تشخیص داشته باشد، طلبه درس خوانده فاضلی باشد و بتواند قدرت علمی عالمان را بدست آورد و تفوق یکی بر دیگران را احراز کند؛ یا به خبرگان عالم‌شناس عادل مراجعه کند؛ یا از گفته مرجع تقلید أعلم قبلی‌اش علم و اطمینان حاصل نماید، همانگونه که مثلاً صاحب جواهر در آستانه ارتحال خویش، شیخ انصاری را برای مرجعیت پس از خودش معرفی نمود.

۱. حسینی طهرانی، ۲۴۳: ۱۳۹۰.

در فقه احکام باطن هم برای یافتن استاد سلوکی همین سه راه متصوّر است؛ و البته راه دوّم و سوّم آسانتر است، اما راه اوّل بسیار سخت و طاقت فرساست و از هر کسی بر نمی آید. از انسان راه رفته مطلع، پشتکار دار، دقیق و آگاه که با ممارستی تمام مطلب را پی گیری نماید ساخته است؛ و تأکیدات فراوان بر اعمال دقت در پیدا کردن استاد واقعی به همین خاطر است.^۱

علامه طهرانی به نقل از علامه طباطبائی در کتاب لب اللباب اشاره به این دارد که استاد عام قابل شناسایی نیست مگر به مصاحبت و مرافقت با او در خلّاء و ملاء تا بطور یقین برای سالک واقعیت و یقین او دستگیر شود؛ و بیان می دارد که ابتدا به ظهور خوارق عادات و اطلاع بر مغیبات و أسرار خواطر افراد بشر و عبور بر آب و آتش و طیّ الأرض و الهواء و استحضار از آینده و گذشته و امثال این غرائب و عجائب نمی توان پی به وصول صاحبش برد؛ زیرا که اینها همه در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می شود و از آنجا تا سر حدّ وصول و کمال، راه به نهایت دور است.^۲

۲) استاد خاص علامه طهرانی

علامه طهرانی در مسیر سلوک خویش دل در گرو استاد خاص خویش داشت و او کسی نبود جز حاج سید هاشم حداد. ایشان درباره استادشان می نویسد حاج سید هاشم حداد مافوق افق بود وی از جزئیت به کلیت عبور نموده بود حاج سید هاشم مردی بود که از جزئیت به کلیت رسیده بود دیگر نظری به کثرت نداشت بلکه محیط و مهیمن و مسیر بر کثرات بود.^۳

وی استاد خویش را مظهر انسان کامل می دانست که ولایت او همان ولایت خداست. از نظر وی انسان کامل کسی است که همان ولایت خدا را دارا است می نویسند: انسان پس از آنکه به مقام فناء کلی رسید و فناء در ذات و صفت و اسم و فعل برای او حاصل شد و سفرهای چهارگانه خود را به اتمام رسانید، انسان کامل می گردد، ولایت

۱. همان، ۲۴۴.

۲. حسینی طهرانی، ۱۴۳۶: ۱۳۵.

۳. حسینی طهرانی، ۱۳۶: ۱۴۲۵.

او کامل می‌شود یعنی ولی مطلق به ولایت حقه الهیه می‌گردد. پس با همه موجودات به ولایت حضرت حق است و تصرف او در جمیع امور به اذن خدا برای اوست زیرا که لازمه مقام ولایت مطلقه این است، بلکه ولایت مطلقه حضرت حق سبحانه و تعالی غیر از این چیزی نیست.^۱

ولایت کلیه الهیه عین ولایت خداست، اصل یکی است در خداوند اصالت دارد و در ولی تبعیت دارد خدا خود رانشان می‌دهد.^۲

علامه درباره ولایت آقای حداد می‌نویسند: سر واقعی در اظهارات اشکال‌کنندگان، ابناء از هیمنه ولایت حضرت حاج سید هاشم بود، باری، سر واقعی اظهارات آن «مرد و تایید این، آن بود که نمی‌خواستند زیر بار ولایت و هیمنه استاد سید هاشم حداد بروند»^۳ وی در عظمت استادش او را مهربان‌تر از برادر و صمیمی‌تر از هریار و دولت می‌داند.^۴

(۳) ارجاع به استاد دیگر

یکی دیگر از موارد رابطه مراد مرجع یک استاد به استاد دیگر است و دلیل آن این است که اولاً آن استاد دارای شیوه خاصی در تربیت است و یا دارای کمالات بخصوصی است، در اینحال برای اینکه شاگرد بدان شیوه آشنا شود و یا بدان کمالات کامل گردد مدتی او را در تحت تربیتش قرار می‌دهد و یا اِلٰی الأبد او را بدانجا تحویل می‌دهد.^۵

و در صورت اعلیمیت و اُکملیت استاد دوّم که معلوم است باید شاگرد آنجا درنگ کند؛ و در صورت غیر اعلیمیت، کمالات استاد ثانی را اخذ میکند و دوباره به سوی استاد اوّل مراجعت می‌نماید.

۱. حسینی طهرانی، ۱۴۲۷: ۸۶.

۲. حسینی طهرانی، ۱۴۳۲: ج ۵، ۱۲۹.

۳. حسینی طهرانی، ۱۴۲۵: ۵۷.

۴. همان: ۱۲۲.

۵. حسینی طهرانی، ۱۴۲۵: ۴۸۸.

دوماً آن استاد دارای کمالات خاصی است و یا شیوه مخصوصی از تربیت را دارد و این استاد بدان آگاه نیست؛ لهذا شاگرد را مدتی در تحت اداره و تربیتش میگذارد، و پس از آنکه شاگرد آن روش را آموخت و یا از آن کمال اطلاع یافت به نزد استاد اول می آید و شرح جریان را میدهد و وی بدان شیوه از تعلیم و تربیت نیز مطلع می گردد. سوماً در نزد آن استاد شاگردانی هستند که در نحوه سلوک اشتباهاتی دارند و یا خود استاد نیز از اشتباه برخوردار است؛ در این فرض شاگرد را می فرستد به عنوان شاگردی او و پس از آنکه اشتباهات شاگردان و یا استاد را مِنْ حَيْثُ إِنَّهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (بدون اینکه آنان متوجه شوند) بر طرف کرد خود بخود به نزد استاد خود مراجعت می کند.^۱

نتیجه

از آنچه در خصوص رابطه مراد و مرید از منظر علامه طهرانی نوشته شد می توان به نتایج زیر دست یافت:

۱- علامه طهرانی در ابتدای سلوک خویش و در آثار اولیه خویش نیاز به استاد راه را ملزم و تبعیت محض از وی را لازمه سلوک می دانست اما در گذر اواخر عمر خواندن کتب و مطالعات و آثار استاد را کافی می دانست. وی در همه دوران زندگی به این امر قائل بود که بدون استاد و بلد راه نمی توان به مراحل والای سلوک رسید کما اینکه اکثر عرفای بزرگ پایبند و دنباله رو استادان عهد خویش بوده اند و از محضر ایشان کسب فیض نموده اند و در همه آثار خویش به موارد ذیل تاکید داشت.

۲- شناخت استاد عام کار سختی است و اگر مراد خود اهل مراقبه و اخلاص باشد در اثر مجالست و هم نشینی می تواند استاد عام را بشناسد و درجه کمال وی را تشخیص دهد.

۳- داشتن استاد عام در ابتدای سلوک لازم است اما در مراحل بالای سلوک حضور و تأییدات استاد خاص لازم است و مرید هرگز نمی تواند بدون او به درک حقیقت برسد.

۱. همان: ۴۸۹.

۴- داشتن استاد در سلوک می‌تواند سرعت سلوک را بالا برده و طی طریق‌های دشوار را آسان سازد.

۵- در مراحل بعدی سلوک داشتن اخلاص در طریق و آموختن کامل علوم اسلامی می‌تواند مرید را تا حدود زیادی از مراد عام مستغنی کند و مرید بتواند خود مسیر روشن را پیدا کند.

۶- مرید خودش روزی ممکن است به مقام استاد عام برسد اما هنوز باید تحت لوای استاد خاص باشد.

۲۱۵

پوشنامه ادیان

فهرست منابع

* قرآن کریم

* نهج البلاغه

- حسینی طهرانی، سید محمد حسین. (۱۴۲۶). الله‌شناسی. مشهد، انتشارات علامه طباطبایی.
- حسینی طهرانی، سید محمد حسین. (۱۴۳۲). امام‌شناسی. جلد پنجم، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی.
- حسینی طهرانی، سید محمد حسین. (۱۴۱۸). رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم. مشهد، انتشارات علامه طباطبایی.
- حسینی طهرانی، سید محمد حسین. (۱۴۲۷). توحید عملی و عینی. مشهد، انتشارات علامه طباطبایی.
- حسینی طهرانی، سید محمد حسین. (۱۴۳۶). رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی اللباب. مشهد، انتشارات علامه طباطبایی.
- حسینی طهرانی، سید محمد حسین. (۱۴۲۵). روح مجرد. مشهد، انتشارات علامه طباطبایی.
- حسینی طهرانی، سید محمد صادق. (۱۳۹۶). نور مجرد، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی.
- جمعی از فضلا. (۱۳۹۰). آیت نور، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی.
- کاشانی، عزالدین محمود بن علی. (۱۳۶۷). مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة. چاپ اول. تهران، انتشارات هما.
- نجم رازی، عبدالله بن محمد. (۱۳۷۹). مرصاد العباد. تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- رضائی علی. (۱۳۹۳). سیر و سلوک؛ طرحی نو در عرفان عملی شیعی. قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی رحمه‌الله علیه.
- کلینی. (۱۴۲۱). اصول کافی. تهران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.

۲۱۶

پژوهشنامه ادیان

سال هفدهم، شماره سی و سه، بهار و تابستان ۱۴۰۳

- مولوی جلال الدین محمد بلخی. (۱۳۷۸). مثنوی معنوی. تهران. انتشارات اطلاعات.
- رودگر، محمد جواد؛ «رابطه مرید و مراد در ترازوی نقد» (۱۳۸۷)، کتاب نقد، شماره ۴۶ و ۴۷.
- القشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۷۹). الرسالة القشیریه. ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر، چاپ ششم، تهران: بی نا.
- طباطبائی محمدحسین، ترجمه صادق حسن زاده. (۱۳۸۱). طریق عرفان (ترجمه و شرح رساله الولایه). قم، نشر بخشایش.

۲۱۷

پوشنامه ادیان

نقد علامه طهرانی بر نظریه بی نیازی از استاد در سلوک